

پس از سختگیری‌های کلیسا به اوج خود رسید و اربابان کلیسا، آزادی را در همه ابعاد، اعم از آزادی در علم و دانش، در اتخاذ تصمیم برای زندگی فردی و اجتماعی و... از همه افراد سلب نمودند، اکثر مردم دچار دین‌زدگی شده، بر آن شدند تا دین را از همه ساحت‌های زندگی خود کنار زنند. ایشان گمان می‌کردند با اکتفا به عقل تجربی و علم و فناوری، می‌توانند همه ابعاد انسانی را اقناع کنند. اما با وجود پیشرفت‌های بسیار در همه زمینه‌ها، پس از سپری کردن دو جنگ جهانی و ایجاد خلأ معنوی، دچار تردید شدند مبنی بر اینکه آیا صرفاً از طریق مددگیری از خرد و تجربه، می‌توان به حوائج بشری پاسخ داد یا خیر؟ آنها به این نتیجه رسیدند که درمان ناکامی‌های بشر، تنها از طریق «حصول معنویت» امکان‌پذیر است. اما باید توجه داشت که معنویت که آنها از آن سخن می‌گویند، معنویت سکولار می‌باشد که زمینه پیدایش عرفان‌های نوظهوری شد که از شاخصه‌های بسیار مهم آنها، فقدان خداوندی است در ادیان به کار رفته است. از این رو، یکی از دلایل نامگذاری این معنویت‌ها، به «عرفان‌های کاذب» همین نکته می‌باشد. رسالت داعیه‌داران عرفان‌های نوپدید، ایجاد آرامش برای افرادی است که دچار انحطاط و سرگردانی ناشی از زندگی صنعتی شده‌اند. آنها این آرامش را از طریق تعلیماتی، که بیشترین سود مادی را برای خود و پیروانشان به همراه دارد، به ارمغان می‌آورند. در رأس هرم معنویت‌های مدرن، خداوندی ایستاده است که در خدمت بشر می‌باشد و مکلف به انجام تکالیف تعیین شده از سوی انسان است. به عبارت دیگر، این خواسته و اراده بشر است که خواسته و اراده خداوند را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ یعنی خداوند در این‌گونه مکاتب فکری، موجودی ذوقی است که خود را با سلاطین انسان‌ها سازگار و همسو می‌کند، به گونه‌ای که رضایت خداوند در گرو رضایت بندگان اوست.

یکی از رهبران عرفان‌های نوظهور، فردی هندی است به نام اشو که علی‌رغم آنکه تأثیر چشم‌گیری از آئین تروادا بودیسم، که در آن خداوند هیچ جایگاهی ندارد، پذیرفته است، حضور خداوند در آثار وی بسیار پررنگ است. می‌توان به جرئت گفت که او در همه آثار خود، اعم از مکتوب و یا غیرمکتوب رذپایی از خداوند به جا گذاشته است. وی معتقد است: «خداجویی امری فطری است که انسان با آن زاده می‌شود» (اشو، ۱۳۸۱ الف، ص ۱۰۰). وی می‌گوید: «اگر بر لب‌هایتان ذکر خداوند نباشد و اگر قلبتان لبریز از عشق خداوند نگردد، همواره متأثر و ناکام خواهید ماند و شکست می‌خورید» (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۳۰). طرف‌داران اشو بر این باورند که اشو، عملاً خداست که به زمین آمده و در پونای هند

## نقدی بر خداشناسی اشو

علی ارشد ریاحی\* / کیه‌زینب فرهادی\*\*

### چکیده

این مقاله با رویکرد تحلیلی و بررسی اسنادی درصدد بررسی آراء اشو در رابطه با خداشناسی است. در این زمینه، با نظر به کتب این مدعی عرفان هندی، پنج موضوع مهم را از آثار پراکنده وی در باب خداوند جمع‌آوری و مورد بحث قرار داده و سپس به نقد عقلانی و فلسفی آن پرداخته است. این پنج موضوع عبارتند از: اثبات وجود خداوند، تعریف خداوند، شناخت خدا، صفات خدا و چگونگی نائل شدن انسان به او. اشو در همه این مباحث ارائه‌شده، دچار خطا، به‌ویژه تناقض‌گویی شده است. از این رو، باید اذعان داشت که اکثر نقدهای واردشده بر مطالب ارائه شده، با توجه به تناقضاتی است که جز با دقت و تأمل در سخنان و نظریات وی قابل کشف نیست. کلیدواژه‌ها: اشو، خداشناسی، اثبات خدا، شناخت خدا، صفات خدا، نائل شدن به خداوند.

## ۲- تعریف خداوند

دومین موضوع این است که اساساً وقتی /اشو از خداوند سخن می‌گوید، منظور او از خداوند چیست. آیا می‌توان خداوند را تعریف کرد؟/اشو در این‌باره، دو نظر متفاوت ارائه داده است: وی در جایی می‌گوید: «نمی‌توان گفت: خدا چیست، چون تمام کلمات را عقل ساخته است» (همان، ص ۱۶۹). اما در بسیاری از سخنان خود، خداوند را تعریف کرده است.

باید اذعان داشت اصولاً /اشو تعریف واحدی از خداوند ارائه نمی‌دهد. وی با بیانات مختلف، به معرفی خداوند می‌پردازد. برای توضیح این مطلب به بیان چند مورد از این تعاریف، می‌پردازیم.

- «خداوند یک شخص نیست، بلکه تنها تجربه است» (اشو، ۱۳۸۲ الف، ص ۲۰۰).

- «خدا با زندگی می‌تپد» (همان).

- «خدا همان زندگی است» (اشو، ۱۳۷۹ ه، ص ۱۶).

- «عشق خداست» (اشو، ۱۳۷۹ الف، ص ۸۵).

- «خدا همان سرمستی است» (همان، ص ۸۷).

- «خدا یک شخص نیست، بلکه یک حضور است، خدا نه خدا، بلکه خداوندی است» (همان، ص ۹۷).

- «خدای من، همان ذهنیت است» (اشو، ۱۳۸۰ د، ص ۶۴).

- «خدای من خدای یک مسیحی، خدای یک هندو و خدای یک یهودی نیست، خدای من حتی یک شخص نیست، بلکه یک حضور است. کمتر شبیه به گل و بیشتر شبیه رایحه است» (همان).

- «خدا شیء نیست، بلکه موضع جشن و سرور است» (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۱۳۰).

- «...خدا ابزار رسیدن به عشق است. هم خدا و هم مذهب در پی شادمانی از راه می‌رسند» (همان، ص ۲۵).

- «خداوند تجربه فوق‌العاده‌ای از نور، زیبایی و شکوه است. خدا واژه نیست، وسعت است، اقیانوس بی‌کرانه که تو چون قطره‌ای در آن ناپدید می‌شوی» (همان، ص ۱۳۶).

- «خدا شخص نیست که او را پرستش کنی. این پرستش تو سراسر حماقت است» (همان، ص ۳۰۷).

- «خدا زندگی است. خدا سبزی درختان، سرخی درختان و زردی درختان است» (همان، ص ۲۱۵).

- «خدا برای من چیزی نیست، مگر شادمانی. پس شادمان باش و بگذار شادی‌ات عبادت باشد» (اشو، ۱۳۷۹ ج، ص ۴۶).

ساکن شده است. از نظر آنها «بگ وان» به معنای تجسم خداست و طرفداران او به هنگام دیدن وی سجده کرده، به آرامی پشت سر وی به راه می‌افتادند و به استقبال او می‌رفتند (شهبازنژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۶۳-۱۶۴). باید اذعان داشت که در نگاه اول، سخنان /اشو چنان جذاب و شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد که ذهن افراد، بخصوص جوانان را به خود مشغول داشته، موجب گرایش آنان به این عرفان نوپدید می‌شود. در ایران اسلامی نیز بسیاری از جوانان گرفتار زیبایی ظاهری این عرفان شده‌اند، اما با نقد و بررسی عقلانی و موشکافانه مهم‌ترین مؤلفه این عرفان نوظهور، یعنی «خداشناسی» وی، می‌توان به تزلزل پایه‌های فکری این عرفان پی برد. این مقاله با همین هدف، مباحث این داعیه‌دار عرفان در زمینه خداشناسی را ذیل پنج موضوع مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

## ۱- اثبات وجود خداوند

اولین موضوع در باب خداشناسی، این است که «آیا می‌توان به اثبات وجود خداوند پرداخت؟» برای پاسخ به این سؤال، وی در جایی می‌گوید: «خدا را نمی‌توان اثبات کرد. امکان مطرح ساختن هیچ بحثی در موافقت یا مخالفت با خداوند وجود ندارد» (اشو، ۱۳۷۹ الف، ص ۲۸). در جای دیگر تصریح می‌کند:

هرکس به جست‌وجوی دلیل برای اثبات خداوند برود، نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که او وجود ندارد. از طریق متون و نوشته‌ها فقط به الحاد می‌رسید، نه خداشناسی. از کلمات مندرج در متون تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت، این است که خدا وجود ندارد. از کلمات هرگز نتیجه‌گیری نخواهید کرد که خدا وجود دارد (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۲۷).

با توجه به سخن اول، باید گفت: پاسخ /اشو به این سؤال منفی است؛ چراکه معتقد است: اثبات خدا امکان‌پذیر نیست. وی در سخن دوم، اثبات خداوند به وسیله استدلال‌ات عقلانی را نفی می‌کند.

## نقد

اولاً، این سخن درست است که خداوند قابل تعریف نیست و کسی نمی‌تواند کنه ذات او را درک کند، اما وجود خدا را می‌توان از راه‌های عقلانی و عرفانی اثبات کرد. همان‌گونه که در علم کلام، فلسفه و عرفای اسلامی، هریک به طریقی وجود خداوند را از راه استدلال‌های خاص خود اثبات کرده‌اند. ثانیاً، اگر با استدلال نتوان خداوند را اثبات و یا نفی کرد، چگونه می‌توان به او ایمان آورد و یا در مورد او سخن گفت. چنان‌که خود /اشو در باب خداوند بسیار سخن گفته، آیا این غیر این است که خود معتقد به خداوند است.

ولی در جای دیگر می‌گوید: او با زندگی می‌تپد. به این ترتیب، وی بین خدا و زندگی در این سخن تفاوت قائل شده است.

۵. در جایی می‌گوید: «زشتی و بدی هم خداست» و در جای دیگر می‌گوید: «خدا تجربه‌ای است از زیبایی» این دو عبارت با یکدیگر ناسازگار و در تناقض هستند.

۶. وی می‌گوید: «همه خداوند هستند»، در صورتی که خودش در جایی تصریح می‌کند: «هیچ خدای دیگری جز خدای یگانه نیست» (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۲۱۵).

نکته قابل تأمل اینکه، چیزی که در همه سخنان اشو در رابطه با تعریف خداوند ثابت است، این است که از منظر وی «خداوند شخص نیست». او مراد خود را از شخص بودن خداوند، اینگونه بیان می‌کند: «نمی‌توان خداوند را احساس کرد یا آن را با دست گرفت و مالک آن شد. خدای من چیزی عینی و آنجا نیست. خدای من همان ذهنیت است» (اشو، ۱۳۸۰ د، ص ۶۴).

### ۳- شناخت خداوند

سومین موضوع بحث شناخت خداست. برای نقد و بررسی دیدگاه اشو در این زمینه، باید به سه سؤال اساسی پاسخ داده شود:

- از نظر اشو، آیا خداوند قابل شناخت است؟ اگر خداوند قابل شناخت است، از چه طریقی می‌توان او را شناخت؟ از نظر او، آیا عقل و استدلال می‌تواند به‌عنوان یکی از طرق شناخت خداوند مطرح شود؟

۱. برای پاسخ به سؤال اول، می‌توان به چند سخن اشو در این مورد استناد کرد:

- اشو در جایی می‌گوید: «مباحث خداشناسی هیاهویی بیش نیست، آن هم هیاهو برای هیچ» (اشو، ۱۳۷۹ ه، ص ۹۸). وی معتقد است: «مردم نزد من می‌آیند و می‌گویند: ما آرزوی جست‌وجوی خدا را داریم. من به آنها می‌گویم: در این باره با من صحبت نکنید. این مقوله را به بحث نکشید، هرگونه صحبتی در مورد خداوند، بی‌فایده است. هیچ معنا و مفهومی در آنچه می‌گویند، نیست» (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۱۳۵).

- خداوند را نمی‌توان شناخت؛ زیرا دانستن یعنی بین داننده و موضوع دانسته شده، فاصله‌ای لازم است. شما همواره از دانسته‌هایتان جدا هستید. شما در عمیق‌ترین عمق وجودتان، با خداوند یکی هستید. بدون کمترین فاصله بین او و شما (همان، ص ۱۳۳ و ۱۳۴).

- «او همه چیز است، حتی زشتی و بدی خداست» (اشو، ۱۳۸۲ ب، ص ۸۵).

- «شما خدا هستید» (اشو، ۱۳۷۹ د، ص ۲۰۸).

- «خدا همسایه شماس است» (همان).

- «خدا همین جشن و پایکوبی، رقص و آواز است» (اشو، ۱۳۷۹ ب، ص ۳۰).

- «خدا از شما جدا نیست. او نهایت هستی شماس است. درون موجودی‌تان است. روح شماس است. او صدای پنهانی است که در عمق وجودتان آرمیده است. درست مثل یک رقص که از رقصش جدا نیست» (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۱۴۷).

- «خدا ایزاری است برای ابراز احساس ما به کل هستی. درواقع، کل هستی خداست. وقتی لبریز از احساس الوهیت شوید، با کل هستی یکی خواهید شد» (همان، ص ۲۵۳).

### نقد

۱. آنجاکه اشو تعریف خداوند را غیرممکن می‌داند و دلیل خود را این استناد می‌کند که تمام کلمات را عقل ساخته است، باید گفت: خود اشو حرف خود را نقض می‌کند، چراکه خود به تعریف خداوند می‌پردازد. اگر تمام کلمات را عقل ساخته است، کلماتی را که وی خدا را به واسطه آن تعریف نموده است، نیز عقل ساخته است. پس چگونه او خداوند را تعریف نموده است؟

۲. تعاریف اشو از خداوند، تعاریفی متناقض و به غایت متشتت است. وی تعریف واحدی، که موجب اقتناع ذهن و عقل شود، ارائه نمی‌دهد. برای نمونه، در موارد گفته‌شده، جایی خدا را زیبا و جایی دیگر او را زشت می‌داند.

۳. وی هر بار خداوند را به مخلوقی تعریف می‌کند: گاهی خدا را شادی، گاه جشن و پایکوبی و گاه روح انسان می‌داند. در صورتی که خداوند خالق و علت هستی‌بخش این‌گونه امور است. هیچ علتی نمی‌تواند معلول خودش باشد؛ زیرا موجب تقدم شیء بر خودش می‌شود. این امر محال است و نیز خداوند واجب‌الوجود است و سایر موجودات ممکن‌الوجود. یک موجود نمی‌تواند در عین حال که واجب‌الوجود است، ممکن‌الوجود نیز باشد.

۴. وی در یک تعریف، خداوند را همان «شادی» می‌داند و در جای دیگر می‌گوید: هم خدا و هم مذهب در پی شادمانی، از راه می‌رسند. او در اینجا بین خدا و شادی تفاوت قائل شده، آنها را دو چیز جدا از یکدیگر می‌داند و این تناقض است. همچنین او در جایی می‌گوید: خدا زندگی است،

- وی در همین کتاب بیان می‌کند: «اندیشیدن به خدا سودی ندارد و انسان باید همه چیز را در مورد خداوند فراموش کند و فقط خود را آماده دیدار او کند. در این صورت است که خدا به دیدار انسان می‌آید» (همان، ص ۱۱۵).

- در جای دیگر می‌گوید: «خدا را نمی‌توان به صورت مستقیم یافت. من می‌گویم: شادمانی را جست‌وجو کن تا خدا را بیابی. اگر خدا را جست‌وجو کنی، او را نخواهی یافت و بیش از پیش بدبخت و غمگین خواهی شد» (اشو، ۱۳۷۹ الف، ص ۹۵).

وی در کتابی از زبان کبیر (www.wikipedia.com)، که اشو خود را مرید او می‌داند، می‌گوید:

بر اساس نظر کبیر، شیفته عاشق، منتظر می‌ماند و خداوند به سراغش می‌رود... خداوند باید دیده شود، حجاب‌ها بایستی برداشته شود و دستیابی به این امر، تلاش زیادی نیاز دارد. خداوند قایم باشک بازی می‌کند، او خودش را به میل و رضای خود از پس حجاب نمایان نخواهد کرد. برای یافتن او باید در جاهای مختلفی شکار کنید. بسیاری جاها را خالی از او پیدا می‌کنید و سرگردان از این در به آن در می‌زنید. باید به جست‌وجو ادامه دهید. باید مردانه باستید و مثل یک مرد عمل کنید (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۱۰۳-۱۰۲).

وی در این زمینه تصریح می‌کند:

عشق به خدا امری فطری است. هر انسانی با آن زاده می‌شود، ولی دیگران سعی دارند از دوران کودکی، آن را به ما القا کنند که این خود، زیان‌آور است؛ زیرا قبل از شناخت واقعی خداوند، با تصویر نادرستی که در ذهن از او ساخته‌ایم، دچار این توهم می‌شویم که او را شناخته‌ایم. از این رو، همه فکر می‌کنند خدا را شناخته‌اند (اشو، ۱۳۸۱ الف، ص ۱۰۵)... خداوند فقط وقتی شناخته می‌شود که انسان تنها باشد. وقتی دیگری او را همراهی نکند» (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۲۱۰).

اشو در سخن اول، دوم و سوم به طور مطلق، شناخت خداوند را انکار می‌کند. اما در چهار فراز بعد، به گونه‌ای شناخت خداوند را امکان‌پذیر می‌داند. در سخن چهارم، شناخت خداوند مشروط به فراموش کردن همه چیز در مورد خدا و آماده بودن برای دیدار خداوند است. در جمله پنجم، معرفت خدا، مشروط به شادمان بودن است؛ یعنی به صورت غیرمستقیم می‌توان خدا را شناخت. در سخن ششم نیز شناخت خدا مشروط به تلاش فراوان می‌باشد. در سخن هفتم معتقد است: انسان می‌تواند بالقوه خداوند را به طور واقعی بشناسد، ولی به صورت بالفعل هیچ انسانی نتوانسته است به خداوند، به طور واقعی شناخت پیدا کند. در جمله هشتم، شناخت خدا مشروط به تنهایی انسان است.

## نقد

اشو در جایی، به طور مطلق شناخت خدا را انکار می‌کند و در جای دیگر، شناخت خدا را به طریقی غیرمستقیم و مشروط امکان‌پذیر می‌داند. این موجب تناقض است و محال.

سخن آخر اشو، مبنی بر اینکه: «... همه فکر می‌کنند خدا را شناخته‌اند»، حاکی از این است که هیچ کس تا به حال خدا را به صورت واقعی نشناخته است؛ زیرا همه انسان‌ها از دوران کودکی با القائات دیگران در مورد خداوند مواجه می‌شوند. این مسئله استثناء‌بردار نیست و در همه صادق است. از این رو، خود او نیز شناخت واقعی از خداوند ندارد و با دیگران در این زمینه متفاوت نیست. حال باید پرسید: تلاشی که کبیر برای شناخت خداوند مطرح می‌کند، برای چیست؟ آیا برای این است که خدا را به طور واقعی بشناسد؟ اگر مراد این است، پس شناخت واقعی خدا امکان‌پذیر و حرف اشو باطل است. اگر برای شناخت غیر واقعی است، این شناخت غیر واقعی چه سودی دارد؟

۲. پاسخ به سؤال دوم، در گرو پاسخ به سؤال اول است. همان‌طور که بیان شد، وی پاسخی قاطع به سؤال اول نداده است و در این زمینه، دچار تناقض و اشکالات متعددی شده است. اما آنجایی که اشو، خدا را به صورت مشروط قابل شناخت می‌داند، چند طریق برای معرفت انسان به خدا بیان کرده است:

الف. شناخت خدا مسبوق و مشروط به جست‌وجوی شادمانی است؛ ب. فراموشی همه چیز در مورد خداوند و آماده شدن برای دیدار او؛ ج. تنها بودن انسان؛ د. تلاش برای رسیدن به خدا.

## نقد

به شروط گفته شده می‌توان نقدهایی وارد کرد:

در مورد شرط اول، می‌توان گفت: اشو دلیل اینکه خدا را از طریق شادمانی می‌توان شناخت، چیست؟ آیا ممکن نیست انسان به هنگام شادمانی از خدا و معرفت به او غافل شود؟ در مورد شرط دوم، می‌توان گفت: آیا فراموشی خدا با آماده شدن برای دیدار او قابل جمع است؟ آیا آماده شدن برای دیدار با خدا، مستلزم به یاد خدا بودن نیست؟

در مورد شرط سوم، باید گفت: اشو در جایی دیگر، بر گروه و در اجتماع بودن تأکید ورزیده، می‌گوید: انسان تنها به شیوه گروهی می‌تواند به بیداری برسد... در تنهایی شانس موفقیت کمتر است. به همین دلیل است که من بر آموزش گروهی تأکید دارم... شما انسانی ناآگاهید و عهدتان چندان

می شود؟» (اشو، ۱۳۸۱ب، ص ۸۰). وی تبدیل شدن دانشمند به خدا را مرهون علم و دانشی می‌داند که به وسیله آن نمی‌توان خدا را شناخت. در اینجا نیز به نوعی اشو دچار تناقض شده است.

#### ۴- صفات خداوند

موضوع دیگری که از سخنان پراکنده اشو می‌توان به دست آورد، صفات خداوند است. برای پرداختن به این موضوع، باید دو پرسش پاسخ داده شود:

۱. از نظر اشو، آیا خداوند را می‌توان توصیف کرد؟

۲. اگر پاسخ اشو به سؤال مثبت باشد، وی چگونه به توصیف خداوند پرداخته است؟

در مورد پاسخ به سؤال اول، اشو در جایی می‌گوید:

... هیچ‌یک از کلمات نمی‌تواند چیزی را کاملاً شرح دهد. این خصوصیت هر کلمه است. اگر بگویید: خداوند بخشنده است، غیربخشنده بودن او را نپذیرفته‌اید. اگر بگویید: غیربخشنده است، بخشنده بودن او را نادیده گرفته‌اید. کلمات تنها بخشی از هر چیزی را توصیف می‌کنند و این ناتوانی ماست (اشو، ۱۳۸۰ج، ص ۱۶۹).

وی در جای دیگر اذعان می‌کند:

کبیر می‌گوید: خداوند شکل، قالب و رنگی ندارد. با توجه به این سخن کبیر، چگونه می‌توان خداوند را شرح داد؟ چه بگویید؟ بگویید: او بی‌شکل است، یا بگویید: شکل دارد؟ هر دو عبارت شما، ناقص است. تمامی ویژگی‌ها در او هستند. درحالی‌که حتی یک ویژگی در او نیست... تمامی شکل‌ها از او هستند، درحالی‌که او به هیچ‌وجه شکلی ندارد. او نمی‌تواند در تمامی شکل‌ها باشد، اگر خودش دارای شکلی باشد؛ چون او خودش همه شکل‌ها را خلق می‌کند. لذا بدیهی است که خودش شکلی نداشته باشد... آیا خداوند می‌تواند شکلی داشته باشد؟ او تمام انواع شکل‌ها و فرم‌هاست... تمام اشکال از اوست. درحالی‌که خودش فاقد هر شکلی است (همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳).

وی در جای دیگر نیز تصریح می‌کند: «کبیر اذعان می‌دارد نمی‌توانید بگویید: او دارای شکلی است یا بدون شکل است... هر نوع گفتن را متوقف کنید. آن وقت اگر توانستید چیزی بگویید، مهم نیست که چه باشد، او خدا خواهد بود» (همان، ص ۱۷۵). در یک‌جا نیز می‌گوید: «درواقع انسان قدرت وصف خدا را ندارد. باید سکوت کامل اختیار کند. خدا همان سکوت است. تنها سکوت می‌تواند به شما بگوید که خدا چیست. هیچ کلامی قادر به توصیف او نیست» (همان). همچنین می‌گوید:

همه روشن‌شدگان بعد از اینکه به حقیقت می‌رسند، می‌ترسند درباره خدا با انسان حرف بزنند. ترس از غلط فهمیدن آنها وجود دارد. اگر بگویید: خدا کوچک است، به شما دروغ گفته است؛ چون او کوچک نیست. او سبک نیست. خداوند سنگین است؛ زیرا در درون کمترین‌ها نهفته است. او در یک ذره اتم

ثباتی ندارد، اما اگر به تمام مردم شهر، به دوستان، همکاران، همسر، فرزندان و خلاصه به همه افراد بگویید، احتمال وفای به عهدتان، لااقل ده درصد بیشتر می‌شود... وقتی تنها هستید از بیرون حمایت نمی‌شوید و به زودی به خواب غفلت فرو می‌روید؛ چون کسی در مورد عهدتان چیزی نمی‌داند. شما هم از این بابت نگرانی ندارید، اما وقتی همه باخبر باشند، اطلاع آنها سبب می‌شود تا شما هم بیشتر آگاه بمانید... (اشو، ۱۳۸۳، ص ۹۸ و ۹۹).

در مورد شرط چهارم، باید اذعان کرد که این طریق بسیار مبهم و کلی است. وی باید مشخص کند چه تلاشی می‌توان برای رسیدن به خداوند انجام داد و چرا آن تلاش‌ها، انسان را به خداوند می‌رساند.

۳. در مورد پاسخ به سؤال سوم، وی می‌گوید: «مباحث استدلالی و منطقی برای شناخت خداوند، راه به جایی نمی‌برد» (اشو، ۱۳۷۹الف، ص ۲۸). در جای دیگر، معتقد است: «روی آوردن به خدا از راه عقل و برهان، همانا از دست دادن خداوند است و اصولاً گِل شناخت بعد از فرو افتادن پرده دانش می‌شکفتد (اشو، ۱۳۸۰الف، ص ۱۱). و یا می‌گوید: «خداوند دائماً در حال باریدن است، اما سرتان (عقل و فکرتان) راه ورود به قلبتان را مسدود کرده است» (همان، ص ۳۲). همچنین تصریح می‌کند: «از راه عقل و هوش، می‌توان خدا را شناخت، ولی از راه دانش نمی‌شود به خدا رسید. از راه باور نمی‌شود خدا را شناخت، بلکه از راه عقل و هوش می‌توان شناخت. برای شناخت خدا هوش فراوان نیاز است (همان، ص ۳۲).

وی در جمله اول، دوم و سوم معتقد است: از راه استدلال و برهان و منطق، شناخت خداوند امکان‌پذیر نیست و در جمله چهارم تصریح می‌کند: از راه دانش نمی‌توان خدا را شناخت، ولی از راه عقل و هوش می‌توان به خدا معرفت پیدا کرد. در اینجا نیز اشو نمی‌تواند پاسخی محکم و قاطع به این سؤال اساسی دهد.

#### نقد

۱. همان‌طور که گذشت، اشو در یک جا عقل و منطق را قاصر از شناخت خداوند می‌داند و در جای دیگر، معرفت به خداوند را از طریق عقل و هوش امکان‌پذیر می‌داند. به این ترتیب، وی دچار تناقض‌گویی می‌شود.

۲. از نظر اشو، اگر انسانی که دارای علم و دانش است، آن‌قدر ناتوان و قاصر است که نتواند خدا را بشناسد، چگونه وی در جای دیگر می‌گوید: «دانشمند از طریق علم و دانش، خود به خدای روی زمین تبدیل شده است که می‌تواند بیافریند یا نابود کند و قدرتش حتی بیشتر از قدرت خداوند

در مورد پاسخ به سؤال دوم، همان‌طور که بیان شد، اشو علی‌رغم اینکه مدعی عدم توانایی توصیف خداوند شده است، خود خداوند را توصیف کرده است. در اینجا، به چهار صفتی که اشو به خداوند نسبت داده است، اشاره می‌شود: خداوند واحد است یا متعدد؟

اشو به این سؤال اساسی نیز دو پاسخ می‌دهد:

وی در جایی قائل می‌شود: «هیچ خدایی دیگر جز خدای یگانه نیست» (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۲۱۵)؛ یعنی خدا واحد است و تصور هرگونه شریک برای خداوند باطل است. در جای دیگر می‌گوید: «دانشمند باید بداند که تقریباً به خدای روی زمین بدل شده است که می‌تواند بیافریند یا نابود کند» (اشو، ۱۳۸۱ ب، ص ۷۹). و در جای دیگر تصریح می‌کند: «هرگاه انسان خودش را کاملاً خارج از ذهن ببیند، آن‌گاه انسان خدا شده است» (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۲۵۳).

### نقد

جمله اول، وحدت خداوند را به اثبات می‌رساند، اما دو جمله دیگر اشو، به تعدد خدایان و اینکه انسان می‌تواند با شرایطی مانند خارج از ذهن دیدن خود و دانشمند شدن به شریک خدا تبدیل شود، قائل شده است. این نیز تناقضی دیگر است که باطل می‌باشد.

– در پاسخ به اینکه آیا خداوند قادر است؟ اشو در جایی خداوند را در هدایت انسان، ناتوان معرفی کرده، می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند شما را به جلو براند و هیچ‌کس به جز خودتان نمی‌تواند به آنجا برسد. همان‌طور که هیچ‌کس دیگری هم نمی‌تواند شما را به عقب بکشد». شیطان قدرت گمراه کردن شما و خداوند هم قدرت هدایت شما را ندارد» (اشو، ۱۳۸۰ ج، ص ۱۶۹).

### نقد

از نظر اشو، خدایی که خالق است و علت هستی‌بخش موجودات می‌باشد و شیطانی که مخلوق و معلول خداست، هر دو در عدم قدرت اشتراک دارند. شیطان قدرت گمراه کردن انسان را ندارد. خدا هم قدرت هدایت انسان را. از نظر فلاسفه، خداوند قادر مطلق است. اگر بر کاری قادر نباشد، ناقص است و نقص با وجوب وجود ناسازگار است. وجود ناقص، وجودی ممکن است، نه واجب.

– در پاسخ به اینکه آیا خداوند کامل است؟ اشو در کتاب خرد به این سؤال، پاسخ منفی داده، می‌گوید: من خدای ناقص را باور دارم... تمام مذاهب در یک چیز با هم توافق دارند و آن این است که خدا کامل است. من موافق نیستم؛ زیرا اگر خدا کامل باشد، آن‌گاه حق با نیچه است که می‌گوید: خدا مرده است.

نهفته است. او با کلیت بی‌نهایت خود، حتی در کوتاه‌ترین نفس‌ها پنهان است. توصیف او بسیار مشکل و غیرممکن است. او با تمام کلیت و تمامیت خود، حتی در یک گناهکار پنهان است... خداوند ورای توصیف است (همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۶).

### نقد

۱. اشو در سخن اول، دو صفت متضاد را به خداوند نسبت می‌دهد: یکی بخشنده بودن و دیگری غیربخشنده بودن. اما باید گفت: خداوند اکمل تمام موجودات است. از این‌رو، همه صفات کمالیه را داراست. بخشنده نبودن موجب نقص است. خداوند علت‌العلل و واجب می‌باشد که در او هیچ نقصی وجود ندارد. در غیر این صورت، دیگر خدا نیست و با معلولات خود هیچ تفاوتی نخواهد داشت.

۲. وی در سخن دوم که می‌گوید: «خداوند همه ویژگی‌ها را دارد، ولی حتی یک ویژگی ندارد»، دچار تناقض‌گویی شده است.

۳. در سخن دوم می‌گوید: «خدا همه شکل‌ها را دارد، اما خداوند هیچ شکلی ندارد». باید گفت: این نکته صحیح است که خدا خالق همه شکل‌هاست، ولی خود هیچ شکلی ندارد. اما در جمله‌ای که می‌گوید: «خدا تمام انواع شکل‌ها و فرم‌هاست» باید گفت: اگر خودش دارای شکلی باشد، یعنی دارای ابعاد سه‌گانه باشد، جسم است که دارای نقص‌های متعدد و محدودیت‌های معلولات دیگر است و با آنها تفاوتی ندارد.

۴. درست است که کلمات قاصر از این هستند که آن‌طور که در شأن خدای متعال است، خداوند با آنها توصیف شود. حتی کلمات، گاهی قاصر از این هستند که آن‌طور که بایسته و شایسته است، مخلوقات خداوند با آنها تعریف شوند، چه رسد به خالق هستی که ورای وصف است. اما بیان اوصاف وی غیرممکن نیست؛ چراکه اگر غیرممکن بود، چگونه بشر می‌توانست خدای خود را بشناسد و به او ایمان آورد.

۵. اشو با وجود این سخنان، که حاکی از عدم امکان توصیف خداوند است، ویژگی و صفت‌هایی را برای خداوند بیان کرده است. از این‌رو، با بیان اوصاف خداوند، موجب ابطال ادعای خود مبنی بر عدم امکان توصیف وی شده است.

۶. در سخن چهارم، که وی مدعی است هیچ چیز در مورد خداوند نمی‌توان گفت و باید سکوت کامل اختیار کرد، بلافاصله بعد از آن، خود، به توصیف خدا پرداخته است. وی در این جمله می‌گوید: «خدا همان سکوت است»، و خود، سخن خویش را ابطال می‌کند.



## ۵- نائل شدن به خدا

پنجمین موضوع، وصال به خداوند از نظر اشو می‌باشد. برای ورود به این مبحث باید دو سؤال اساسی را مطرح نمود:

از نظر اشو، آیا آدمی می‌تواند به خدا نائل شود؟ اگر پاسخ وی به این سؤال مثبت باشد، انسان چگونه می‌تواند به خداوند برسد؟

پیش از پاسخ دادن به سؤال اول، باید گفت: وقتی اشو از نائل شدن به خداوند سخن می‌گوید، مراد وی این است که خداوند را می‌توان تجربه کرد. در پاسخ به سؤال اول، او در جایی می‌گوید: «عشق ابزار تجربه کردن خدا و رسیدن به اوست» (همان، ص ۶). در جای دیگر تصریح می‌کند: «خداوند هرگز نمی‌تواند موضوع تجربه قرار گیرد... هرچه وسیله و ابزار تجربه شود، ناگزیر از مرگ و نابودی است» (همان، ص ۱۳۳). همان‌طور که گفته شد، از نظر وی، عشق ابزار تجربه کردن خداست و چون عشق نابودشدنی است، نمی‌توان خدا را تجربه کرد و در نتیجه، نمی‌توان به او رسید.

### نقد

وی در سخن اول، تجربه کردن خدا و وصول به وی را ممکن می‌داند و عشق را ابزاری برای آن در نظر می‌گیرد، اما در سخن دوم، تجربه کردن خدا را غیرممکن می‌داند و برای این ادعا، دلیل نیز بیان می‌نماید. این دو سخن با یکدیگر ناسازگارند.

در پاسخ به سؤال دوم، اشو راهکارهای متعددی پیشنهاد می‌دهد که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

اشو درباره‌ی کبیر می‌گوید:

او خداوند را جست‌وجو نکرده، سرگردان و حیران به این طرف و آن طرف نرفته، بلکه در خانه‌اش مانده و با این همه به او دست یافته است. نیازی به جایی رفتن نیست. در حقیقت، چیزی تحت عنوان سفر زیارتی و زیارت وجود ندارد. تنها مانع رسیدن شما به خدا، نفس است. تا زمانی که نفسان همراه و همسفر شماست، هر چقدر از یک مکان مقدس به مکانی دیگر سفر کنید، هیچ چیز روی نخواهد داد (همان، ص ۱۲۵).

مردم نزد من می‌آیند و می‌گویند:

ما آرزوی جست‌وجوی خداوند را داریم. من به آنها می‌گویم: در این باره با من حرف نزنید. این مقوله را به بحث نکشید. شما باید از من بپرسید: چگونه خودتان را محو و نابود کنید... آن‌گاه خواهید دید، خداوند خودش پاسخگوی شما خواهد بود. او خودش را به روی شما می‌گشاید، ولی مادامی که «تویی» وجود دارد، قادر نخواهید بود به او برسید (همان، ص ۱۲۳).

من معتقدم خدا به‌طور کامل ناقص است. وی برای اثبات ادعای خود، یک استدلال با دو بیان مختلف می‌آورد. وی می‌گوید: اگر خداوند کامل باشد، دیگر رشد، تکامل و حرکت، وجود نخواهد داشت. خدا ناقص است، برای همین حرکت وجود دارد. همیشه و همیشه به کمال نزدیک‌تر می‌شود، ولی هرگز کامل نیست و نخواهد بود. ناکامل بودن، زیبایی خودش را دارد. هرگاه چیزی کامل باشد، زندگی از آن رخت می‌بندد (www.ketabnak.com).

وی در بیان دوم می‌گوید: «خدا هرگز تمام نمی‌شود. اگر قرار باشد تمام شود، جهان ما و هستی ما پایان می‌یابد. کمال خدا به‌سان عدم کمال نامحسوس است» (اشو، ۱۳۸۰ج، ص ۲۴).

### نقد

در مورد استدلال اشو باید گفت: اولاً، خداوند حرکت ندارد؛ زیرا حرکت موجب تغییر در ذات وی می‌شود و تغییر، صفت مادیات است، نه مجردات. ثانیاً، چه منافاتی بین کمال خدا و بقای او وجود دارد؟ بلکه برعکس، باید گفته شود به این دلیل که خداوند مجرد است، باقی است و از بین نمی‌رود. حتی روح انسان که مخلوق خداوند است، به دلیل تجرد باقی است. از این‌رو، موجودیت خداوند به طریق اولی باقی است. آنچه از بین می‌رود، مادیات است، نه مجردات. ثالثاً، موجودی که ناقص است، نمی‌تواند خدا باشد؛ زیرا خود نیازمند و محتاج به موجود کامل‌تر خواهد بود.

اما اینکه آیا خداوند در چیزی وجود دارد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، باید به دو سخن اشو در این زمینه اشاره کرد:

وی در جایی می‌گوید: «خداوند در همه‌ی اشیا اعم از آب، یخ، بخار و... است» (همان، ص ۱۷۳). در جایی دیگر نیز تصریح می‌کند: «مردم می‌گویند: خداوند در هر کسی هست، همان‌طور که در تمام کائنات است، ولی کبیر این را قبول ندارد و برای آن استدلال می‌آورد: هر جسم شروع و پایانی دارد. جهان همه خلق شده‌اند و همه نابود می‌شوند، ولی خداوند نه شروعی دارد و نه پایانی» (همان، ص ۱۷۴).

وی در سخن اول، مدعی است خداوند در اشیا وجود دارد، اما سخن دوم او، حاکی از این است که خداوند در چیزی وجود ندارد؛ چراکه اجسام دارای آغاز و پایان هستند، اما خداوند آغاز و پایانی ندارد. از این‌رو، اگر خداوند حال در چیزی باشد، آن‌گاه شروع و پایان خواهد داشت.

### نقد

وی در سخن اول، خدا را موجود در اشیا می‌داند، اما در سخن دوم، وجود در اشیا را از خداوند نفی می‌کند. این دو سخن با یکدیگر ناسازگارند.

۱۳۸۰ج، ص ۷ و ۶). از دیدگاه وی، انسان به هنگامی که عشق را بیابد، توانایی رسیدن به خداوند را به دست آورده است؛ چراکه انسان برای وصول به خداوند، باید با وی نوعی رابطه داشته باشد، اما چنین ارتباطی میان آنها برقرار نیست. از این رو، عشق بین خدا و انسان پیوندی برقرار می‌کند و در نتیجه، انسان می‌تواند به خداوند نائل شود و او را به محک تجربه گذارد (همان). از نظر اشو، هیچ چیزی بالاتر از عشق وجود ندارد. حتی خداوند از طریق عشق قابل دستیابی است، ولی عشق از طریق خداوند به دست نمی‌آید. حتی از دیدگاه وی، عشق ضامن قطعی و یقینی خداست، اما حضور خداوند نمی‌تواند عشق را تضمین کند.

### نقد

اشو علی‌رغم تأکید بر زیر پای نهادن مَنیت، در بسیاری از گفته‌های خود، به تعریف از خویشتن می‌پردازد و بارها در زندگی‌نامه خود «اینک برکه‌ای کهن»، به این مسئله که فردی مغرور است، اشاره می‌کند. برای مثال، وی در جایی در مورد واژه «اشو» که برای خودش برگزیده است، می‌گوید: «اشو» واژه‌ای بسیار زیباست. باید آن را به واژگان هر زبانی افزود... اشو واژه‌ای بسیار دوست‌داشتنی و آشناست. تقریباً حال و هوای محبوب را دارد (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۲۷۳). وی در جای دیگر می‌گوید: «من استاد اساتید و مرشد مرشدان هستم» (اشو، ۱۳۸۰ اب، ص ۳۰۳).

این مسئله قابل قبول است که هر انسانی به‌طور فطری خداوند را می‌جوید، اما اینکه هر طفلی از ابتدا عشق را در وجود خویش دارد و کم‌کم آن را از دست می‌دهد، قابل قبول نیست، بلکه برعکس ممکن است در طول زندگی، عشق او برای مثال به مادرش افزایش یابد.

عشقی که اشو در کتاب خرد از آن سخن می‌گوید، عشق بدون متعلق است. درحالی‌که هر عشقی دارای متعلق می‌باشد. همان‌طور که اشو خود در کتاب خرد عشق را به دو نوع زمینی و آسمانی تقسیم می‌کند. متعلق عشق زمینی، معشوق زمینی و متعلق عشق آسمانی، معشوق آسمانی است (www.ketabnak.com).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد و آنچه مجال گفتن آن نبود، این نتیجه حاصل می‌شود که خدایی که اشو از آن سخن می‌گوید، خدایی اعتباری است که ساخته ذهن اوست. وی برای اینکه بتواند ذهن آشفته و خسته بشر امروزی را تسکین دهد، خدایی را معرفی می‌کند که در خدمت انسان است و رضایت او در گرو

وی در کتاب خرد می‌گوید: «هر کس می‌خواهد به خداوند نائل شود، باید از خود بی‌خود شود» (www.ketabnak.com).

– «عشق، ابزار رسیدن به خداوند و تجربه کردن اوست» (اشو، ص ۶).

– «عشق، انسان را به درگاه خداوند رهنمون می‌شود» (همان، ص ۱۴).

– «هرچقدر نیایش و تلاش کنید، با هر باور، اعتقاد و مذهبی، عبادات شما به خدا نمی‌رسد، تنها عبادتی که می‌تواند به او برسد، عبادت عشق است» (همان، ص ۱۶).

همان‌طور که روشن است، در سخن اول، تنها مانع رسیدن به خداوند، نفس انسان می‌باشد. در سخن دوم، طریق وصول به خدایی که اشو معرفی می‌کند، نابودی خودیت (نفس) است. در سخن سوم، نائل شدن به خدای مورد قبول این عارف نوظهور، در گرو از خود بی‌خود شدن فرد می‌باشد. اشو در همه این سخنان، به زیر پای نهادن نفس به‌عنوان عامل اصلی رسیدن به خداوند، اشاره می‌کند.

وی در سخن چهارم تا ششم، عشق را وسیله رسیدن به خداوند و راهنمای بشر به سوی او می‌داند. وی در کتاب *از سکس تا فراآگاهی*، تعریف عشق را دشوار دانسته، می‌گوید: عشق چیست؟ زندگی کردن عشق و شناختن عشق بسیار آسان، ولی بیان آن دشوار است. مانند این است که از ماهی پرسید: دریا چیست؟ اگر ماهی دریا را نشان دهد و بگوید: دریا این است، ولی تو اصرار کنی و بگویی: لطفاً دریا را تعریف کن! آن‌گاه مسئله دشوار می‌شود (www.ketabnak.com). وی با وجود اینکه تعریف عشق را بسیار مشکل می‌داند، اما آن را ناممکن و در جاهای مختلف، به طرق گوناگون، عشق را تعریف می‌کند که در ذیل به دو مورد از آنها اشاره می‌شود:

– وی در جایی می‌گوید: «عشق، شوق وافر درونی است برای یکی بودن با کل» (اشو، ۱۳۷۹ او، ص ۵۸).

– در جای دیگر می‌گوید: «عشق، آینه‌ای است که در لحظه دو عاشق چهره یکدیگر را می‌بینند و خدا را باز می‌شناسند» (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۳۳).

مهم‌ترین کلیدواژه عرفان اشو، عبارت است از عشق. از نظر وی، مقوله عشق، قانون برتری است (همان، ص ۲۵۳) و نخستین گام به سوی کبریاست (همان، ص ۹۰). او معتقد است: هر طفلی با عشق پا به عرصه وجود می‌گذارد، اما در طول مسیر و تحت تأثیر تعلقات مادی، کم‌کم عشق را گم می‌کند و دچار نوعی خلأ و پوچی شده، به دنبال گمشده خویش می‌گردد. یافتن این عشق امکان‌پذیر است. انسان در صورت فاصله گرفتن از مادیات، می‌تواند گمشده خویش را، که همان «عشق» است، بازیابد (اشو،



رضایت بشر است و نیز اراده‌ی خداوند با تغییر اراده و خواسته‌ی انسان تغییر می‌کند. همانطور که بیان شد، به‌طور کلی، مباحث پراکنده/اشو در باب خداشناسی را می‌توان به پنج دسته تقسیم نمود که عبارتند از: اثبات وجود خدا، شناخت خدا، صفات خدا، نیل به خدا که در هریک به تفصیل بحث گردید.

آباء کلیسا با دخالت‌های مکرر خود در تمام ابعاد زندگی افراد، موجب دین‌گریزی آنها شدند. اکثر مردم به امید اینکه عقل و تجربه‌ی بشری می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای آنها باشد، به‌طور کلی از دین اظهار بی‌نیازی کردند. اما انسان غربی با وجود پیشرفت در زمینه‌های مختلف، از وجود خلأ معنوی و عدم آرامش رنج می‌برد، ولی با توجه به تجربه‌ی خود در مورد کلیسا، هرگز نمی‌خواست دین را به صحنه زندگی خویش بازگرداند. این مسئله موجب به وجود آمدن تعداد کثیری از معنویت‌های نوپدید شد. امروزه طیف وسیعی از آنها به کشور اسلامی ایران وارد شده، یا در حال وارد شدن است. باید اذعان کرد: به دلیل جذابیت‌های ظاهری این عرفان‌ها، ذهن سطحی‌نگر افراد به‌سادگی تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد. از این‌رو، نقد و بررسی عقلانی مبانی و شاخصه‌های این عرفان‌ها ضروری است؛ چراکه موجبات بطلان و عدم حقانیت آنها را فراهم آورده، پیروی از آنها را مخدوش می‌گرداند.

یکی از مبانی بسیار مهم این معنویت‌ها، نفی خداوند مورد اعتقاد ادیان ابراهیمی و در مقابل، معرفی خداوند متشستی است که ساخته‌ی دست داعیه‌داران آنهاست. به عبارت دیگر، عارفان نوظهور از خداوندی نسبی ذهنی‌ای سخن می‌گویند که اوصاف و افعالش به اقتضای شرایط و متناسب با منفعت آنها و پیروانشان متغیر است.

اشو نیز به‌عنوان یکی از عرفای نوظهور هندی، در همه آثار خود، اعم از مکتوب و غیرمکتوب، از خداوند سخن گفته است. نکته قابل توجه اینکه این عارف نوظهور، در همه سخنان خود در این زمینه دچار خطا و تناقض‌گویی شده است. با توجه به اینکه تناقض امری است، محال و باطل، می‌توان اثبات نمود که این مکتب قابل پیروی نیست.

با نگاه موشکافانه به آثار اشو، می‌توان تصریح نمود: مباحث وی در زمینه‌ی خداشناسی ذیل پنج مطلب قابل نقد و بررسی است:

۱. بعضی از سخنان اشو در زمینه «اثبات وجود خداوند»، حاکی از این است که به‌طور کلی «اثبات خداوند» امکان‌پذیر نیست. اما در جای دیگر، اثبات اثبات خداوند را از طریق عقل انکار نموده است. در پاسخ باید گفت: اولاً اگر وجود خداوند قابل اثبات نیست، چگونه می‌توان به او ایمان

آورد؟ ثانیاً، اثبات خداوند به شیوه عقلانی ممکن است؛ زیرا فلاسفه و اهل کلام وجود خداوند را از طریق براهین عقلانی ثابت کرده‌اند.

۲. از دیدگاه وی، خدا قابل تعریف نیست، اما خودش خداوند را با بیانات متعدد و متناقض، تعریف کرده است.

۳. در خصوص شناخت خدا، وی گاهی به‌طور مطلق منکر شناخت خداوند می‌شود، اما گاهی شناخت خداوند را مشروط به شرایطی مثل فراموش کردن همه چیز در مورد خداوند، شادمان بودن و... امکان‌پذیر می‌داند و این موجب تناقض است.

۴. پاسخ اشو به این سؤال که «آیا می‌توان خدا را توصیف کرد یا خیر» منفی است؛ زیرا از نظر وی، اگر انسان به وسیله کلمات بگوید: خدا بخشنده است، غیربخشنده بودن او را اثبات کرده است. اما خودش صفاتی را برای خداوند برشمرده که عقیده‌اش را مبنی بر نفی توصیف خداوند مورد نقض قرار می‌دهد.

اشو از چهار صفت در مورد خداوند سخن می‌گوید: آیا خداوند واحد است؟، وی گاهی خداوند را واحد می‌داند و گاهی برای او شریک یا شرکائی قرار می‌دهد که این نیز تناقضی دیگر است و باطل می‌باشد. اما اینکه آیا خدا قادر است؟، از نظر وی، خداوند که علت هستی‌بخش است و شیطانی که مخلوق اوست، هر دو از قدرت بی‌بهره‌اند. در صورتی که عدم قدرت خداوند، موجب نیاز او به موجودی قدرتمند می‌شود و این با واجب‌الوجود بودن خدا ناسازگار است.

– اما در خصوص اینکه آیا خداوند کامل است؟ از دیدگاه اشو، خداوند ناقص است، به همین دلیل، خدا وجود دارد. اگر او کامل باشد، حرکت، رشد و تکامل وجود ندارد. در نتیجه، باید بمیرد. در نقد این مطلب باید گفت: خدا حرکت ندارد؛ زیرا حرکت موجب تغییر است و تغییر، صفت موجودات ممکن است.

– بالاخره اینکه آیا خداوند در چیزی وجود دارد؟

اشو گاهی خداوند را موجود در اشیا می‌داند و گاهی وجود او در اشیا را نفی می‌کند. این دو قول با یکدیگر ناسازگارند.

۵. پنجمین موضوع از نظر اشو، وصول انسان به خداست. وی در پاسخ به این سؤال که «آیا وصول انسان به خدا ممکن است، یا خیر» در جایی می‌گوید: از طریق تجربه شخصی می‌توان به خداوند

ناثل شد، اما در جایی تجربه خدا را غیرممکن دانسته، تصریح می‌کند: تجربه خدا ممکن نیست؛ زیرا هرچه ابزار رسیدن به خداوند باشد، در نهایت نابود می‌شود. ولی /اشو باز هم دچار تناقض شده؛ زیرا راه‌هایی برای رسیدن به خداوند نام برده است که از آن میان می‌توان به عشق که از نظر اشو ابزار رسیدن به خداست، اشاره نمود.

### منابع

- اشو (۱۳۷۹ الف)، *یا خود یکی شو*، ترجمه مجید پزشکی، اصفهان، هودین.
- (۱۳۷۹ ب)، *پرواز در تنهایی*، ترجمه مجید پزشکی، اصفهان، هودین.
- (۱۳۷۹ ج)، *دل به دریا بزن*، ترجمه مجید پزشکی، اصفهان، هودین.
- (۱۳۷۹ د)، *شکوه آزادی*، ترجمه جواد حسینی، اصفهان، هودین.
- (۱۳۷۹ ه)، *من درس شهامت می‌دهم*، ترجمه مجید پزشکی، اصفهان، هودین.
- (۱۳۷۹ و)، *عشق، رقص، زندگی*، ترجمه فرشید قهرمانی و بابک ریاحی‌پور، تهران، آویژه.
- (۱۳۸۰ الف)، *الماس‌های اشو*، ترجمه مرجان فرجی، چ دوم، تهران، فردوس.
- (۱۳۸۰ ب)، *اینک برکه ای کهن*، ترجمه سیروس سعدوندیان، تهران، زرین.
- (۱۳۸۰ ج)، *راز بزرگ*، ترجمه روان کهریز، تهران، باغ نو.
- (۱۳۸۰ د)، *کودک نوین*، ترجمه مرجان فرجی، تهران، فردوس.
- (۱۳۸۱ الف)، *تعلیمات تانترا (کنندالینی، یوگا ۱)*، ترجمه فرشته جنیدی، تهران، هدایت الهی.
- (۱۳۸۱ ب)، *آینه طلایی*، ترجمه مرجان فرجی، تهران، فردوس.
- (۱۳۸۲ الف)، *شورش*، ترجمه عبدالعلی براتی، تهران، نسیم دانش.
- (۱۳۸۲ ب)، *عشق پرنده ای آزاد و رها*، ترجمه مسیحا بزرگر، تهران، دارینوش.
- (۱۳۸۲ ج)، *مراقبه شور سرمستی*، ترجمه امید اصغری، تهران، ندای سخن.
- (۱۳۸۳)، *تفسیر آواهای شاهانه ساراها (تعلیمات تانترا ۳)*، ترجمه هما ارژنگی، تهران، حم.
- شهباز نژاد، (۱۳۹۰)، *فرقه‌های نوظهور و رهبران*، مشهد، معجزه.